



گفت‌وگویی با شاعر طنز پرداز

آقای اسدالله حیدری «برکه»

لطفاً خودتان را معرفی کنید.^۱

در هیجدهم اسفندماه سال ۱۳۳۲ ساعت دوازده و پنج دقیقه و ۲۵ ثانیه به وقت گرینویچ زمانی که هنوز ساعت‌ها به جلو و عقب کشیده نمی‌شدند، در یکی از محله‌های توسری خورده‌ی شهر نهاوند یعنی پشت دروازه، البته نه توی خیابان در خانه‌ی پدر بزرگم در حالی که عده‌ی زیادی برای استقبال منتظرم بودند، با نیم ساعت تأخیر، به سلامتی لخت و عریان از آسانسور پیاده شدم و دست زمستان را به گرمی فشردم و به او شب‌به‌خیر گفتم و برای اولین بار توی چاله روی خشت افتادم.

بفرمایید فعالیت خودتان را در چه زمینه و از چه زمانی آغاز کردید؟

فعالیت سیاسی‌ام را از چهار پنج سالگی آن‌هم با جیغ زدن‌های متوالی، که یک نوع اعتراض به وضع موجود بود، شروع کردم.

شاعری را از چه سالی آغاز کردید؟

من شاعری را از گهواره شروع کردم و به قول معروف «ز گهواره تا گور دانش بجوی» چون بیش‌تر اشعاری را که مادرم پای گهواره می‌خواند آن‌ها را نقد می‌کردم، برای

۱ - مصاحبه کننده: محمدجعفر شهبازی

این که وزن و قافیه نداشتند و فقط با موسیقی شعرها به خواب می‌رفتم. بعضی مواقع مادرم شعر سپید می‌خواند من هم ناراحت می‌شدم و با صدای بلند جیغ می‌کشیدم و توی دلم می‌گفتم کاش می‌توانستم چرتی بزنام و از این تاریخ بود که اعصابم مادرزاد خراب شد.



پرتال جامع علوم انسانی

آیا در مدرسه و دبیرستان شاگرد زرنگی بودید؟

من هم، مثل هر کودک هموطن، اول می‌خواستم دکتر شوم و سپس مهندس، ولی زمانی که در کلاس اول دبیرستان تجدید شدم از فرط ناراحتی و غم و غصه به شاعری روی آوردم و همان‌طور که می‌دانید، سوراخ موش روزنه‌ی امیدگره است. من هم شاعر شدم اما از ترس شعرشناسان نمی‌توانستم آن‌ها را رو کنم.

همکاری خودتان را با مطبوعات از کی شروع کردید؟

در سال ۱۳۴۲ با فرستادن یک رباعی، که از حیث میزان بودن مصراع‌ها مثل ابروی بابانوئل بود، اولین لگد را به بخت شعرم زدم. آن زمان مرحوم مرتضی فرجیان سردبیر هفته‌نامه‌ی توفیق بود و در جواب شعر بنده هفته‌ی بعد این رباعی را در روزنامه‌ی توفیق چاپ کرد.

لاحول ولا قوة الا بالله
دست از سر ما بکش آقا مخلصتیم

شعر تو بد است بینی و بین الله
ول کن بالا غیرت بابا اسدالله

آیا بعداً همکاری خودتان را با مطبوعات ادامه دادید؟

مدت چهارسال، کم و بیش مطالبی برای هفته‌نامه‌ی توفیق و بعد، گل آقا می‌نوشتم اما اشعار جدیدم را در هفته‌نامه‌ی جوانان فردوسی، که آن زمان سردبیرش عباس پهلوان بود، می‌فرستادم و هنوز بریده‌ی آن اشعار را، که در دفتری گردآوری کرده‌بودم، دارم.

با روزنامه‌ها و نشریات محلی هم همکاری داشته‌اید؟

با ماهنامه‌ی «ندای ابوذر» حدود چهارسال همکاری مستمر داشتم و یکی از اعضای هیئت تحریریه‌ی آن بودم و ستون معروف «عاموزا» را، که صرفاً ماهیت فکاهی و طنز داشت، می‌نوشتم. ضمناً سرودن اشعار محلی با گویش نهاوندی یکی دیگر از کارهای من بود. با هفته‌نامه‌ی محلی «عنعلیب» در ملایر نیز همکاری می‌کردیم و شاید بیش‌تر کارهای من در این نشریه چاپ می‌شد. هم‌اکنون، با ماهنامه‌ی «فردای نهاوند» همکاری دارم و صفحه‌ی ادبی و شعر این نشریه را به عهده گرفته‌ام. امید است بتوانم در این راه با همکاری دوستان موفق باشم.

آیا هم‌چنان به طنز‌گویی علاقه دارید؟

بله، علاقه مندم و از کارم راضی هستم. خداوند ما را از همه چیز محروم نمی‌کند. طنز و طنزپردازی در وجود من طبیعی و فطری است و از این استعداد خدا دادی سپاس گزارم.

مواقع بیکاری چه کار می‌کنید؟

اولاً بنده در ۲۴ ساعت ۲۸ ساعت بیکارم! البته بیش‌تر مطالعه می‌کنم و یا می‌خوانم. روزها با کارهایی، که جزء کار من نیست، ولی انجام آن‌ها با من است مثل غذا درست کردن، مشغول هستم. چون مدت چهارسال است تیک تاک زندگی می‌کنم و همیشه عدد چهار برایم بدشانسی آورده.

آیا، علاوه بر طنز، به تهیه مطالب جدی نیز می‌پردازید؟

کارهای جدی و جدیدم فعالیت در انجمن‌های ادبی و شرکت در جشنواره‌هاست که بحثی جداگانه دارد. البته فعلاً، به عنوان دبیر، در انجمن ادبی امید نیز فعالیت دارم.

سرودن شعر طنز راحت‌تر است یا شعر رسمی، مثلاً قالب غزل و غیوه...؟

البته شعر طنز راحت‌تر است اما چاپ آن مشکل‌تر، مثل این است که شما به یک نجار بگویید با میز و صندلی چوبی یک درخت بسازد! ولی می‌شود، بدون قطع رابطه با درخت، نجار خوبی شد. به هر حال با تجربه‌هایی که در مکتب روزگار و گذشت زمان آموخته‌ام سعی می‌کنم بیش‌تر با اشعار طنز دیگران را خوشحال کنم.

تصمیم نداشتید نوشته‌هایتان را در یک مجموعه به چاپ برسانید؟

با حقوق کارمندی خیر. باید تکه تکه و قدم به قدم پیش رفت اما تا به حال دو مجموعه از کارهایم توسط انتشارات «رجاء تهران» به چاپ رسیده، اولی به نام «از برکه تا دریا»

مجموعه‌ی غزل و دومی «خنده‌های زیرلب» مجموعه‌ی طنز، به اضافه‌ی اشعار محلی با گویش نهاوندی. کتاب سوم به نام «باغ غزل» به‌زودی توسط همین انتشاراتی چاپ خواهد شد. باغ غزل گزیده‌ای از اشعار ۹۶ شاعر در گذشته و معاصر است و سعی کرده‌ام در آن معروف‌ترین غزل‌های این شاعران را جمع‌آوری کنم تا تقدیم دوست‌داران شعر شود. کتاب چهارم، که در دست تهیه است، به نام «خنده بال‌های تو» شامل بهترین لطیفه‌های طنز و فکاهی است، که از مجموع چهل سال هفت‌نامه‌ی توفیق جمع‌آوری کرده‌ام.

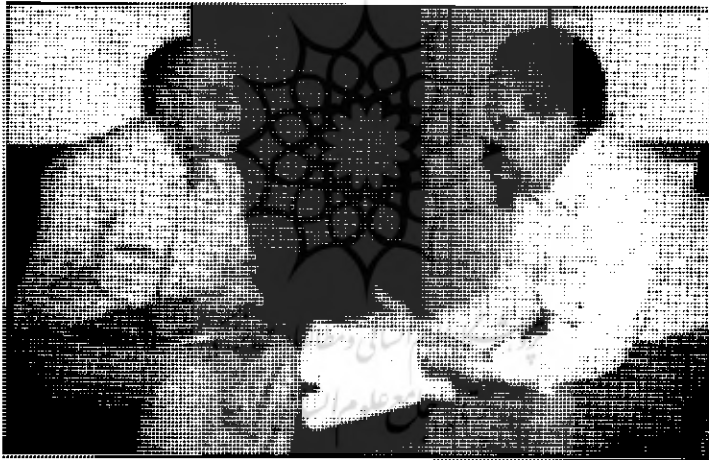
به عنوان یک همکار و صاحب‌نظر مطبوعاتی فصل‌نامه‌ی فرهنگان را چگونه ارزیابی می‌کنید و برای ارتقای آن چه پیش‌نهادی دارید؟

با چنین دقتی که منظور شماست در این فرصت کم نمی‌توانم شرحی برای ارزش‌های فرهنگان بدهم. باید بگویم خیلی از مطالب این نشریه را خوانده‌ام و پسندیده‌ام ولی باید بیش‌تر نظر خوانندگان و برداشت آنان از فصل‌نامه را جویا شد. نظرخواهی از همکاران با این فصل‌نامه کافی نیست. تا آن‌جا که اطلاع دارم بعضی مطالب آن را نقد کرده‌اند.

پیش‌نهاد من این است که مطالبی در این فصل‌نامه گنجانده شود که با همکاری‌های جمعی باشد و برای محتوای آن چنان‌که واقعاً هست بنگریم و بنگاریم. ارزش‌هایی، که به دست و اندیشه‌ی فرد یا افرادی ساخته می‌شود، در نهایت امر از آن تمام مردم یک سرزمین است و محصولی متعلق به جمع است و سعی شود کم‌تر حالت اختصاصی و تعریف از خود داشته باشد.

تعریف شما از ارزش‌های واقعی یک نشریه چیست ؟

اگر از این بابت بخواهم سفره‌ی دلم را بگشایم مطالب فراوانی برای گفتن دارم. اول، توجه کردن به شعر و ادبیات. به قول زنده یاد احمد شاملو «شعر، این حرمت احساس را گرامی بداریم». بنابراین، صفحاتی را به شعر گذشتگان و معاصرین خصوصاً جوانان اختصاص دهیم. شاعران و هنرمندان موسیقی را معرفی کنیم. البته در این خصوص قبلاً کارهایی شده است. مردم یک سرزمین از طریق هنر و ادبیات و موسیقی است که می‌توانند با بافت زندگی اجتماعی و عاطفی هم‌دیگر آشنا شوند.



لطفاً کم‌بودها را به طور اختصار شرح دهید ؟

مطالبی که در ماهنامه‌ها و فصل‌نامه‌ها استمرار دارد، مسائل پزشکی خانوادگی و بررسی مشکلات آن‌ها به وسیله‌ی افراد صاحب‌نظرست. هم‌چنین برای طنز و سرگرمی، که

خود یک زنگ تفریح است، جایگاهی اختصاصی می‌دهند و برای خوانندگان صفحاتی جهت پاسخ به نامه‌های ارسالی در نظر می‌گیرند. در پایان باید یادآوری کنم نویسندگان هم باید ملزم به همکاری با آن باشند و به جوانان میدان بدهند تا با نوشته‌هایشان خود را بازشناسی و ارزیابی کنند که این حق طبیعی آنهاست.

ضمن تشکر از شما اگر پیامی دارید در پایان این مصاحبه بفرمایید.

نوشته‌ها چه جدی و چه طنز، در هر زمینه‌ای باشد باید حالت تیری را داشته باشد که درست به هدف می‌خورد و باید برای دریافت مسائل اثری در ذهن خواننده باقی بگذارد.

در صفحه‌ی بعد نمونه‌هایی از اشعار آقای حیدری «برکه» را ملاحظه می‌فرمائید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

روزگار سخت

آشناگر نیستی با روزگار سخت ما
بین چہ سان بیهودہ طی گردد تمام وقت ما
ذره‌ای آسفالت سالم در تمام شهر نیست
سیبک فرمان ما کج گشته ہم چون شفت ما
در زمستان لوزم از سرما میان خانہ ام
چون کہ قبلاً گشته غارت بشکہ و ہم نفت ما
فصل تابستان نباشد آب توی لولہ‌ها
در دکان خشک شویی مانده اکنون رخت ما
گاہ توی چالہ و گاہی بہ چاہ افتادہ ایم
در شگفتیم از خود و این مردم سرسخت ما
«خلقت من از ازل یک وصلہی ناجور بود»
چیسٹ حاصل در جهان از آمد و از رفت ما
در جوانی خواستم شہری دگر مسکن کنم
گفت: این را بارها ہی مادر بدبخت ما

«چیستان»

نازگی‌ها گشته‌ام غواص در بحری زلال
 چون که باشد همسر من دلبری شیرین خصال
 گاه چشمک می‌زند، گاهی صدایم می‌کند
 وقت خندیدن لب او می‌شود یک‌ذره چال
 روز و شب با من سخن گوید، سخن از هر دری
 از سفیدی‌های گنج، یا از سیاهی زغال
 خسته از گفتار او هرگز نگردم، چون که او
 همسفر، «همراه» من، ایضاً مرا اهل و عیال
 اهل شعر و اهل عشق و الغرض اهلی بود
 در شگفتم جان تو، از این همه فهم و کمال
 چون بساط «وصل» می‌گردد مهیا می‌کند
 دلبری‌هایش مرا لبریز از غنچ و دلال
 گاه آویزان گردن می‌شود گاهی کمر
 بوسه‌ای گس می‌دهد، مانند خرمالوی کال
 یک اشارت می‌کنی او را اگر در محفلی
 می‌شود یک سر مطیع و می‌شود پیوسته لال
 دشمنان را دوست می‌دارد به‌سان دوستان
 قد علم هرگز ننازد از پی جنگ و جدال
 دوستش دارم چرا چون محرم راز من است
 راز من در سینه پنهان می‌کند هفتاد سال
 این همه گفتیم ز اوصافش یکی از صد هزار
 حرف‌ها بسیار دارم گر بود ما را مجال
 نام او را می‌برم ای دوستان پیش شما
 گرچه او یار من است هنگام شادی و ملال
 فاش می‌گویم ولی دلشاد از این گفته‌ام
 کتیه‌اش سیم کارت، اما نام او باشد موبایل